

دلالت آیه سی و سوم سوره مبارکه بقره بر وجود حجت و خلیفه

خداوند در روی کره زمین تا روز قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه:

یکی از مهم ترین آیاتی که ضرورت وجود حجت الهی در روی کره زمین و دیدگاه شیعه درباره وجود امام زمان، به عنوان خلیفه و حجت الهی را بیان می نماید، آیه شریفه سی و سوم از سوره مبارکه بقره است. بسیاری از مفسرین اهل سنت، با استفاده از دلالت کلمات و واژگان این آیهی شریفه و به اصطلاح ظاهر این آیه، به قرار دادن مستمر حجت و خلیفه بر روی زمین، توسط خداوند متعال، اعتراف کرده اند.

در مقاله پیش رو، ابتدا دلالت این آیه بر استمرار نصب و جعل حجت و خلیفه الهی در کره زمین، از دیدگاه قواعد و قوانین ادبیات عرب بررسی گردیده و سپس تصریح برخی از بزرگان مفسرین شیعه و اهل سنت، بر دلالت آیه بر این مطلب، نقل می گردد.

دلالت کلمات و الفاظ آیه بر استمرار نصب و جعل خلیفه الهی تا روز قیامت

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می خواهم، به طور مستمر، در زمین جانشینی بیافرینم؛ گفتند: در آن جا مخلوقی پدید می آوری که تباهی کند و خون ها بریزد؟ با این که ما تو را به پاکی می ستائیم و تقدیس می گوئیم؟ گفت من آن چه می دانم که شما نمی دانید.»

در این آیهی شریفه، خداوند می فرماید که «انی جاعل فی الارض خلیفه» یعنی من در کره زمین خلیفه و جانشین منصوب می نمایم. در این عبارت، واژهی «جاعل» به کار رفته که از دیدگاه علم «نحو» اسم فاعل است. این اسم فاعل، در این جا، بدون الف و لام استعمال شده است و در واژهی «خلیفه» عمل کرده و اعراب «نصب» به داده است. بر اساس ادبیات عرب و تصریح علمای علم صرف و علم نحو عربی، اسم فاعل هرگاه بدون الف و لام بیاید و عمل نصبی انجام داده باشد، دلالت بر استمرار دارد و بنابراین در این آیه شریفه نیز، دلالت بر استمرار دارد و بر این اساس معنای این عبارت، این چنین می شود: «من همواره و به طور مستمر، در روی زمین خلیفه و جانشین قرار می دهم» و همان گونه که روشن است، بر اساس این قسمت از آیهی مبارکه، برای همیشه و به طور

مستمر - از زمان خلقت آدم تا زمان قیامت - خداوند در زمین، جانشین و خلیفه قرار خواهد داد و به بیان دیگر، تا روز قیامت زمین خالی از حجت و امام نخواهد شد و هر دوره‌ای امام زمان خودش را خواهد داشت. در ادامه‌ی این آیات، خداوند متعال درباره‌ی اولین مصداق این خلافت و جانشینی الهی یعنی جناب آدم علی نبینا و آله و علیه السلام صحبت کرده است و پس از ایشان دیگر پیامبران و جانشینان پیامبران، مصداق خلیفه‌ی الهی هستند.

دیدگاه علمای ادبیات عرب بر این مطلب

در ادامه دیدگاه برخی از نحوی‌ها که بر دلالت اسم فاعل بر استمرار تصریح کرده‌اند، بیان می‌گردد. با شناخت این قاعده از قواعد عربی، به خوبی ظهور این آیه بر مطلبی که گذشت، آشکار می‌گردد.

آقای هادی نهر، در کتاب **النحو التطبیقی وفقاً لمقررات النحو العربی فی المعاهد و الجامعات العربی**، می‌نویسد: نحوی‌ها **بسیار فراوان** درباره‌ی این که اسم فاعل هم چون فعل عمل می‌کند و دلیل این مطلب صحبت کرده‌اند و گفته‌اند که فعل مضارع و اسم فاعل، هر دو دلالت بر وقوع کاری و تکرار و استمرارش دارند:

«و قد أكثر النحاة فی الحدیث عن سبب عمل اسم الفاعل فی أن كلا منهما يدل علی الحدوث و التجدد و الاستمرار زیاده علی توافقهما فی المعنی و اللفظ الذی أشار إلیه النحاة.»

«نحوی‌ها بسیار زیاد درباره دلیل عمل کردن اسم فاعل صحبت کرده‌اند [و گفته‌اند که] هر دو [فعل و اسم فاعل] دلالت بر حدوث، تجدد و استمرار دارند؛ علاوه بر این که در معنا و لفظ، که نحوی‌ها به آن اشاره کرده‌اند، نیز شباهت دارند»

نهر، هادی، النحو التطبیقی وفقاً لمقررات النحو العربی فی المعاهد و الجامعات العربیة، عالم الکتب الحدیث، اردن - اردن، چاپ: اول، ج ۲، ص ۸۹۷.

دیدگاه مرحوم رضی

همچنین مرحوم رضی الدین استر آبادی در شرحش بر الکافیة، درباره‌ی دلالت اسم فاعل و اسم مفعول بر استمرار می‌نویسد:

«و أمّا اسما الفاعل و المفعول، فعملهما فى مرفوع ... جائز مطلقا، سواء كانا بمعنى

الماضى أو بمعنى الحال أو بمعنى الاستقبال أو لم يكونا لأحد الأزمنة، بل كانا للإطلاق

المستفاد منه الاستمرار، نحو: زيد ضامر بطنه، و مسود وجهه، و مؤدّب خدامه.»

«این که اسم فاعل و اسم مفعول، این که عمل رفعی انجام دهند، به صورت مطلق جایز است: چه این که اسم فاعل و اسم مفعول به معنای ماضی باشند یا به معنای حال یا آینده باشند و چه این که برای یکی از این سه زمان نباشند، بلکه مطلقى باشند [و قید به یکی از این سه زمان نخورده باشند] که از آن استمرار استفاده می‌شود؛ مانند این که زید همواره شکمش لاغر است و همواره صورتش سیاه است و همواره خادمانش را تربیت می‌کند.»

**رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن، شرح الرضى على الكافية، ٤ جلد،
موسسة الصادق للطباعة و النشر، تهران - ایران، چاپ: اول، ١٣٨٤ ه.ش، ج ٢، ص
٢٢١.**

همان گونه که در متن بالا روشن است، مرحوم رضی می‌نویسد که اسم فاعل و مفعول اگر بخواهند عمل رفعی انجام دهند [اسم بعد از خودشان به عنوان فاعل آنها باشد]، به طور مطلق می‌توانند این عمل را انجام داده و معمولشان را مرفوع نمایند چه به یکی از زمان‌های سه‌گانه - گذشته یا حال یا آینده - قید خورده باشند، مثلا گفته شود که زید مسود وجهه امس - زید صورتش دیروز سیاه بود - یا زید مسود وجهه غدا - زید صورتش فردا سیاه است - و چه قید به یکی از این سه زمان نخورده باشند بلکه مطلق باشند و دلالت بر استمرار کنند؛ مثلا وقتی گفته می‌شود که زید مسود وجهه، یعنی این که زید همواره و به طور مستمر صورتش سیاه است.

اگرچه اصل مطلب ایشان، در این جا، درباره‌ی عمل رفعی اسم فاعل و مفعول است اما شاهد مثال ما، همین قسمت پایانی کلام ایشان است که نشان می‌دهد اسم فاعل اگر قید به یکی از سه زمان گذشته، حال و آینده نخورده باشد، مطلق است و از آن استمرار استفاده می‌شود.

با بررسی آیه‌ی محل بحث ما نیز، روشن می‌شود که اسم فاعل در این آیه قید به یکی از سه زمان گذشته، حال و آینده نخورده است، مثلا خداوند متعال نفرموده است که «انى جاعل فى الارض خلیفه الان» یعنی من الان در کره زمین خلیفه و جانشین قرار می‌دهم؛ بلکه به طور مطلق گفته است که من در زمین خلیفه قرار می‌دهم و بنابراین دلالت بر استمرار دارد و نشان می‌دهد که تا روز قیامت و به صورت مستمر، خداوند در زمین خلیفه و جانشین قرار می‌دهد.

مرحوم رضی در جای دیگری، از عمل نصبی اسم فاعل بحث می‌کند و در آن جا نیز به همین مطلب تصریح می‌نماید:

«و أما عمل اسمی الفاعل و المفعول، **فی المفعول به**، و غیره من المعمولات الفعلیة، فمحتاج إلى شرط، لكونها أجنبية؛ و هو مشابهتهما للفعل معنی، و وزنا، و يحصل هذا الشرط لهما، إذا كانا بمعنی الحال أو الاستقبال، أو **الإطلاق المفید للاستمرار**.»

«عمل کردن اسم فاعل و اسم مفعول در مفعول به و سایر مفعول‌ها، احتیاج به یک شرط دارد؛ به دلیل این که این مفعول‌ها، [با اسم فاعل و مفعول] بیگانه هستند و این شرط، شباهت اسم فاعل و اسم مفعول در معنا و وزن با فعل است و این شرط هنگامی برای اسم فاعل و مفعول حاصل می‌شود که به معنای حال یا آینده باشند یا اطلاق داشته باشند که مفید استمرار است.»

**رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن، شرح الرضی علی الکافیة، ۴ جلد،
موسسة الصادق للطباعة و النشر، تهران - ایران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش، ج ۲، ص
۲۲۲.**

مرحوم رضی در متن پیشین، درباره‌ی عمل رفعی اسم فاعل و مفعول صحبت کردند، در متن بالا، صحبت از جایی است که این دو بخواهند عمل نصب انجام دهند برای نمونه در جمله‌ی «زید ضارب عمرا» ضارب که اسم فاعل است در عمرو عمل کرده و آن را نصب داده است. ایشان می‌فرماید که در صورتی اسم فاعل و مفعول می‌توانند عمل نصبی انجام دهند که به معنای گذشته نباشند بلکه به معنای حال یا آینده باشند یا این که مطلق باشند و قید به حال و آینده نخورده باشند که این اطلاق دلالت بر استمرار دارد.

جالب این جا است محل بحث ما در آیه‌ی شریفه نیز، دقیقا از همین نوع است و در این آیه، واژه‌ی «جاعل» که اسم فاعل است در کلمه‌ی «خلیفة» عمل کرده و آن را نصب داده است. حالا اگر عبارت قید به حال یا آینده نخورده بود و مثلا خداوند متعال می‌فرمود: «من الان در زمین خلیفه قرار می‌دهم» یا «من در آینده در زمین خلیفه قرار می‌دهم» در این صورت، اسم فاعل فقط به معنای حال یا آینده بود اما از آن جا که کلام مطلق است و قید به هیچ کدام نخورده، دلالت بر استمرار دارد یعنی «من به صورت مستمر و همواره در زمین خلیفه قرار می‌دهم» و همین استمرار باعث شده است که اسم فاعل در کلمه‌ی خلیفه عمل نصبی انجام دهد. از طرف دیگر بر اساس متن مرحوم رضی، نمی‌شود که اسم فاعل در این جا دلالت بر زمان ننماید؛ زیرا فقط زمانی می‌تواند عمل نصبی انجام دهد که شباهت به فعل داشته باشد و این شباهت یا به این است که به معنای حال یا آینده باشد و یا به مطلق بودن است که دلالت بر استمرار می‌نماید؛ و در غیر این سه صورت، اسم فاعل عمل، نمی‌تواند عمل نصبی انجام دهد بنابراین کسی نمی‌تواند ادعا کند که این آیه اصلا دلالت بر زمان ندارد.

از آن چه گذشت روشن شد که اولاً: چون در آیه‌ی محل بحث، اسم فاعل عمل نصبی انجام داده، حتماً باید دلالت بر زمان داشته باشد و ثانیاً: چون اسم فاعل قید به حال یا آینده نخورده و مطلق است، دلالت بر استمرار دارد و نشان می‌دهد که قرار دادن خلیفه و جانشین در زمین، برای همیشه است و استمرار دارد.

عالم اهل سنت، آقای احمد بن قاسم الصباغ المصری، رساله‌ای مستقل به نام **رسالة فی اسم الفاعل المراد به الإستمرار فی جمیع الأزمنة** - یعنی رساله‌ای در اسم فاعلی که مراد از آن استمرار در همه‌ی زمان‌هاست - نوشته و با بررسی دلالت اسم فاعل بر استمرار در صورتی که مطلق باشد، همین مطالب بالا را از مرحوم رضی نقل کرده و دلالت اسم فاعل بر استمرار را تبیین کرده است.

أحمد بن قاسم الصباغ العبادی القاهری المصری، رسالة فی اسم الفاعل المراد به الإستمرار فی جمیع الأزمنة، دار الفرقان للنشر والتوزیع - عمان، الطبعة الأولى، ۱۹۸۳ م، تحقیق: د.محمد حسن عواد.

دیدگاه سکاکی

سکاکی، نحوی و ادیب مهم اهل سنت نیز، در کتاب **مفتاح العلوم** تصریح می‌نماید که اسم فاعل در صورتی عمل می‌نماید که به معنای مضارع یا آینده باشد و یا این که دلالت بر استمرار داشته باشد:

«اسم الفاعل: کیف کان، مفرداً أو مثنی أو مجموعاً جمع تکسیر أو تصحیح، نكرة فی جمیع ذلك، أو معرفة ظاهراً أو مقدراً، مقدماً أو مؤخراً، يعمل عمل فعله المبنى للفاعل، إذا کان علی أحد زمانی ما یجری هو علیه، و هو المضارع دون المضى أو الاستمرار.»

«اسم فاعل هر طور که باشد چه مفرد باشد یا مثنی یا جمع مکسر یا جمع سالم، چه نکرده باشد در تمام صورت‌های قبلی و چه معرفه‌ی ظاهری باشد یا تقدیری، چه مقدم باشد و چه موخر، عمل فعل معلوم خودش، که مضارع است را انجام می‌دهد البته هنگامی که یکی از دو زمان فعل مضارع [حال یا آینده] را داشته باشد یا دلالت بر استمرار نماید.»

سکاکی، یوسف بن ابی بکر، مفتاح العلوم، دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان، چاپ: اول، ص ۱۹۷.

دلالت همیشگی اسم فاعل بر استمرار، در صورتی که تنوین داشته باشد

مهم‌تر این که برخی از نحوی‌ها تصریح کرده‌اند که اگر اسم فاعل با الف و لام نباشد مثل «الضارب» یا اضافه نشده باشد مثل «ضاربٌ زیدٌ» بلکه با تنوین باشد مثل «ضاربٌ» همیشه عمل نصبی انجام می‌دهد و دلالت بر استمرار دارد. برای نمونه عقیف دمشقیه در این زمینه می‌نویسد:

«ان اسم الفاعل «المنون» يعمل النصب دائما و أنه في اساسه غير محدد بزمن؛ لأن

فيه معنى الاستمرار.»

«اسم فاعلِ تنوین‌دار همیشه نصب می‌دهد و اساسا محدود به زمان خاصی نیست به خاطر این که در آن معنای استمرار وجود دارد.»

دمشقیه، عقیف، خطی متعثره علی طریق تجدید النحو العربی (الأخفش) -
الکوفیون، دار العلم للملایین - بیروت - لبنان، چاپ دوم، ص ۱۴۰.

همان‌گونه که روشن است، در متن بالا بر چند نکته تصریح شده: اول این که اسم فاعل تنوین‌دار همیشه عمل نصبی انجام می‌دهد؛ دوم این که اصل و اساس در این نوع از اسم فاعل این است که محدود و مقید به زمان خاصی نیست و دلالت بر استمرار می‌نماید. این همان مطلبی است که پیش از این نیز گفتیم یعنی این که اگر اسم فاعل مطلق باشد و قیدی نخورده باشد، دلالت بر استمرار دارد و این اصل در اسم فاعل است، مگر این که قید بخورد به زمان خاصی که در این صورت، به خاطر آن قید خاص، فقط دلالت بر زمان خاصی می‌نماید. با دقت در آیه‌ی مورد بحث «انی جاعلٌ فی الارض خلیفه» کاملا روشن است که اسم فاعل در این آیه نیز دارای تنوین است و قید به زمان خاصی نیز نخورده است و بنابراین، به طور یقینی و بر اساس اصل در اسم فاعل، دلالت بر استمرار در همه‌ی زمان‌ها دارد. فراموش نشود که بنابر سخن علمای نحو، اصل در اسم فاعل، دلالت بر استمرار است و این دلیل نمی‌خواهد، بلکه آن چه که دلیل می‌خواهد قید خوردن و دلالتش بر زمان خاصی است.

تصریح گروه زیادی از مفسرین اهل سنت و شیعه بر دلالت این آیه‌ی شریفه بر استمرار

نصب خلیفه و حجت الهی

تفاسیر اهل سنت

۱- أَلوسی در تفسیر روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم

وی که از مفسرین به نام و مطرح اهل سنت است و تفسیرش نیز از مفصل‌ترین و جامع‌ترین تفاسیر اهل سنت به شمار می‌آید، ذیل این آیه‌ی مبارکه می‌نویسد:

«لكن لقصور المستخلف عليه لما أنه في غاية الكدورة و الظلمة الجسمانية و ذاته تعالى في غاية التقديس و المناسبة شرط في قبول الفيض على ما جرت به العادة الإلهية فلا بد من متوسط ذي جهتي تجرد و تعلق ليستفيض من جهة و يفيض بأخرى ... و عند أهل الله تعالى المراد بالخليفة آدم و هو عليه السلام خليفة الله تعالى و أبو الخلفاء و المجلى له سبحانه و تعالى، و الجامع لصفتي جماله و جلاله، ... و به جمعت الأضداد و كملت النشأة و ظهر الحق، و لم تنزل تلك الخلافة في الإنسان الكامل إلى قيام الساعة و ساعة القيام بل متى فارق هذا الإنسان العالم مات العالم لأنه الروح الذي به قوامه، فهو العماد المعنوي للسماء، و الدار الدنيا جارحة من جوارح جسد العالم الذي الإنسان روحه. و لما كان هذا الاسم الجامع قابل الحضرتين بذاته صحت له الخلافة و تدبير العالم.»

«لكن به خاطر این که کسانی که خلیفه برای آنها قرار داده شده [انسانها] در قعر تاریکی و ظلمت جسمانیت هستند و خداوند متعال در اوج تقدس است و بر اساس سنت الهی، وجود مناسبت [میان خداوند و کسی که فیض را دریافت می‌نماید] شرط در قبول فیض است بنابراین لازم است که یک واسطه [میان خداوند و خلق] باشد که هر دو جهت تجرد و تعلق دنیوی را داشته باشد تا بتواند از فیض را از یک طرف [خداوند متعال] دریافت کند و به طرف دیگر [مردم] برساند. ... و نزد اهل الله این خلیفه آدم علیه السلام است و ایشان خلیفه‌ی خداوند و پدر جانشینان خداوند و تجلی خداوند و جامع صفات جمال و جلال اوست و به وسیله‌ی او اضداد جمع شد و خلقت کامل و حق آشکار گردید و برای همیشه و تا روز قیامت و لحظه قیامت این خلافت در انسان کامل وجود دارد؛ بلکه اگر این انسان عالم - خلیفه‌ی خداوند - وجود نداشته نباشد همه‌ی عالم نیز از میان می‌رود؛ زیرا این خلیفه‌ی خداوند، روح عالم است که قوامش به اوست و او ستون معنوی آسمان است و دنیا عضوی از اعضای عالم است که این انسان کامل روح آن است و چون این اسم جامع خداوند - انسان کامل و خلیفه الهی - قابلیت هر دو عالم دنیا و ملکوت را دارد، می‌تواند خلافت و اداره‌ی عالم را بر عهده داشته باشد.»

سید محمود الالوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۲۲ - ۲۲۳، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول، تحقیق: علی عبدالباری عطیه.

همان گونه که آشکارست، الوسی علاوه بر این که شخصیت خلیفه‌ی الهی را تبیین نموده و او را مظهر و تجلی همه‌ی صفات خداوند می‌داند، تصریح می‌نماید که این خلافت الهی تا روز قیامت در زمین وجود دارد و انسان

کامل مصداق خلیفه‌ی خداوند است. بنابراین آلوسی بر اساس این آیه‌ی مبارکه اعتقاد به وجود حجت و امام و خلیفه‌ی الهی در هر دوره‌ای دارد، که باید انسان کامل باشد و جالب‌تر این جاست که آلوسی دلیل این مطلب را نیز بیان کرده و معتقد است که انسان کامل و خلیفه‌ی الهی، روح همه‌ی عالم است و ستون معنوی آسمان‌هاست و اگر وجود نداشته باشد، همه‌ی عالم از میان می‌رود و این خلیفه‌ی الهی است که قابلیت اداره‌ی همه‌ی عالم را دارد.

عارف مشهور اهل سنت، محیی الدین ابن عربی

وی نیز ذیل همین آیه‌ی شریفه تصریح می‌نماید که امامت تا روز قیامت در فرزندان آدم علیه السلام وجود دارد و هدف از خلقت عالم، انسان کامل یا همان خلیفه الهی است و این خلیفه باید در هر دوره‌ای وجود داشته باشد و اگر لحظه‌ای نباشد، همه‌ی عالم از میان رفته و خورشید و ستارگان نابود شده و آسمان به زمین سقوط می‌نماید و این انسان کامل است که همه‌ی دنیا را حفظ کرده و نگه می‌دارد. بنابراین، ابن عربی نیز قائل است که وجود امام زمان و خلیفه‌ی الهی در هر دوره‌ای لازم است. متن ابن عربی در این زمینه بسیار طولانی و مفصل است که ما در ادامه بخشی از آن را نقل می‌نماییم:

«خلق آدم عليه السلام الإنسان الكامل الأول، و الخليفة الأول، باليدين و على الصورة الإلهية: لما أراد الله بالإنسان الخلافة و الإمامة بدأ بإيجاد العالم، و هياه و سواه و عدله و رتبه مملكة قائمة، فلما استعد لقبول أن يكون مأموما أنشأ الله جسم الإنسان الطبيعي و نفخ فيه من الروح الإلهي، فخلقه على صورته لأجل الاستخلاف، فظهر بجسمه فكان المسمى آدم فجعله في الأرض خليفة، و كان من أمره و حاله مع الملائكة ما ذكر الله في كتابه لنا، و جعل الإمامة في بنيه إلى يوم القيامة، فالإنسان الكامل هو المقصود الذي به عمرت الدنيا و قامت، و إذا رحل عنها زالت الدنيا، و مارت السماء، و انتشرت النجوم، و كورت الشمس، و سيرت الجبال، و عطلت العشار، و سجرت البحار، و ذهبت الدار الدنيا بأخرها، و انتقلت العمارة إلى الدار الآخرة، بانتقال الإنسان، ... و اعلم أن الله جمع لنشأة جسد آدم بين يديه فقال «لما خلقت بيدي» فإنه لما أراد الله كمال هذه النشأة الإنسانية جمع لها بين يديه، و أعطاه جميع حقائق العالم، و تجلى لها في الأسماء كلها، فحازت الصورة الإلهية، و الصورة الكونية، و جعلها روحا للعالم و جعل أصناف العالم له كالأعضاء من الجسم للروح المدبرة له، فلو فارق العالم هذا الإنسان مات العالم، فالدار الدنيا جارحة من جوارح جسد العالم الذي الإنسان روحه، فلما قابل الإنسان الحضرتين بذاته (الحضرة الإلهية و الحضرة الكونية) صحت له الخلافة، و تدبير العالم ... و أنزله خليفة عنه في أرضه، و الخليفة معلوم أنه لا يظهر إلا بصفة من استخلفه، فلا مخلوق أعظم رحمة من الإنسان الكامل الذي هو مجلى حقائق العالم، فهو آخر نوع ظهر، فأوليته حق و آخريته خلق ...»

«خداوند آدم عليه السلام را به عنوان انسان کامل اول و خليفه اول با دو دست و بر صورت الهی خلق کرد. هنگامی که خداوند خواست که خلافت و امامت را در انسان قرار دهد، شروع به ایجاد عالم کرد و آن را به عنوان مملکت باقی و استوار تهیه کرده و ساخت و هنگامی که عالم خلقت، آمادگی پیدا کرده که ماموم - پیرو - قرار گیرد، خداوند جسم انسان طبیعی را خلق کرده و در آن از روح الهی اش دمید و او را بر صورت خودش برای جانشینی خلق کرد و انسان با بدنش ظهور پیدا کرد و نامش آدم شد و خداوند او را خلیفه‌ی در زمین قرار داد و ماجراهایی با فرشتگان پیدا کرد که خداوند برایمان در کتابش بیان کرده است و خداوند امامت را در فرزندان آدم تا روز قیامت قرار داده است؛ بنابراین انسان کامل همان هدف و مقصودی است که دنیا به خاطرش ساخته

شده و بر پا شده و اگر در آن نباشد، دنیا از بین می رود و آسمان نابود شده و ستارگان پراکنده گشته و خورشید خاموش شده و کوه ها به حرکت در آمده و اموال با ارزش و قیمتی رها شده و دریاها برفروخته شده و دنیا به پایان خودش می رسد و آبادانی با انتقال انسان، به عالم آخرت منتقل می شود ... و بدان که خداوند آدم را با دست خودش خلق کرده است و می فرماید: «هنگامی که با دست خودم خلق کردم» و هنگامی که خداوند کمال این مخلوق انسانی [آدم] را اراده کرد او را با دست خودش خلق کرد و به او تمام حقائق عالم را بخشیده و برایش همه ی اسماء را تجلی داد به همین خاطر صورت الهی و صورت خاکی را به دست آورد و او را روح جهان قرار داد و همه ی انواع مخلوقات را مانند اعضای جسم برای این روح قرار داد که آن ها را اداره می کند؛ بنابراین اگر این انسان کامل در جهان نباشد، جهان نابود می شود بنابراین عالم دنیا یکی از اعضای جسدی است که انسان روح آن است و هنگامی که انسان کامل، هر دو جهت الهی و خاکی را پیدا کرد، شایسته ی خلافت و اداره ی جهان گردید ... و خداوند آدم را به عنوان جانشین خودش بر زمین نازل کرد و روشن است که خلیفه باید صفات کسی را داشته باشد که او را به جانشینی انتخاب کرده است بنابراین مخلوقی گران قدرتر از انسان کامل که تجلی حقائق جهان است وجود ندارد و او آخرین نوعی است که تجلی پیدا می کند و اولش حق است و آخرش خلق است ...»

محبی الدین ابن عربی، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۱، ص ۹۶، مطبعه نصر، دمشق، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول، تحقیق: محمود محمود غراب.

همان گونه که روشن است، این کلام ابن عربی مشتمل بر چند نکته است:

اول این که حضرت آدم علیه السلام خلیفه و جانشین خداوند متعال است و امامت تا قیامت در فرزندانش باقی است؛

دوم این که همه ی جهان و مخلوقات به خاطر خلفاء و جانشینان خداوند خلق شده و اگر آن ها نباشند، لحظه ای جهان باقی نمانده و در هم پیچیده می شود؛

سوم این که جانشین خداوند تمام حقائق و معارف را داراست و تجلی همه ی اسماء و صفات الهی است؛

چهارم این که اداره ی همه ی جهان، به اذن الهی، در اختیار جانشین و خلیفه ی خداوند است؛

پنجم این که از آن جا که خداوند مجرد محض است، مخلوقات نمی‌توانند مستقماً با او در ارتباط باشند و باید واسطه‌ای میان مردم باشد که از طرفی الهی و ملکوتی باشد و از طرف دیگر مخلوق باشد و این واسطه خلیفه‌ی خداوند است که در هر دوره‌ای وجود دارد.

هم چنین روشن است که بر اساس تصریح ابن عربی، خلیفه و جانشین الهی در جهان، نمی‌تواند یک انسان عادی باشد؛ بلکه آن قدر شخصیت گران قدر و والایی دارد که خداوند متعال همه‌ی جهان را به خاطر او خلق کرده و اگر نباشد بساط جهان در هم پیچیده خواهد شد.

ابن عربی پس از این بحث مهم و دقیق، وارد این مطلب می‌شود که خلیفه‌ی خداوند در هر دوره یک نفر است و نمی‌تواند متعدد باشد:

«الْخَلِيفَةُ وَاحِدٌ: جَمْعُ الْأَنْامِ عَلَى إِمَامٍ وَاحِدٍ عَيْنَ الدَّلِيلِ عَلَى الْإِلَهِ الْوَاحِدِ

قال الله عز و جل: (وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ) و قال تعالى: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) و قال سبحانه: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: إِذَا بُويعَ لَخَلِيفَتَيْنِ فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: [الْخُلَفَاءُ مِنْ قَرِيشٍ] وَ التَّقْرِيشُ التَّقْبِضُ وَ الْاجْتِمَاعُ، كَذَلِكَ الْإِمَامُ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُتَصِفًا بِأَخْلَاقٍ مِنْ اسْتِخْلَافِهِ جَامِعًا لَهَا مِمَّا يَحْتَاجُ مِنْ اسْتِخْلَافِهِ عَلَيْهِمْ وَ إِلَّا فَلَا تَصِحُّ خِلَافَتُهُ، فَهُوَ الْوَاحِدُ الْمَجْمُوعُ.»

«خلیفه یکی است: خداوند همه‌ی مردم را بر امام واحد گرد آورده است و او را دلیل و راهنمای بر خداوند واحد قرار داده است.

خداوند عز و جل می‌فرماید: «خداوند شما خداوند واحد است» و هم چنین می‌فرماید: «اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خداوند بود، هر آینه فاسد می‌شدند» و هم چنین می‌فرماید: «من در زمین، به طور مستمر، جانشینی قرار می‌دهم» ... اگر امام متصف به همه‌ی اخلاق کسی که او را جانشین قرار داده و آن چه که برای خلافت بر جهانیان نیاز دارد، نباشد، خلافتش درست نیست بنابراین خلیفه‌ی خداوند یکی است که دارای همه‌ی صفات الهی است.»

محبی الدین ابن عربی، رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۱، ص ۱۰۷، مطبعه نصر، دمشق، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول، تحقیق: محمود محمود غراب.

همان گونه که روشن است، ابن عربی می گوید که امام و خلیفه‌ی الهی، اولاً باید تجلی همه‌ی صفات الهی باشد و هر آن چه را که برای اداره‌ی جهان نیاز است داشته باشد و ثانیاً به همین دلیل در هر دوره فقط یک امام وجود دارد و همان گونه که خداوند متعال یکی است امام و کسی که راهنمایی به او نیز می کند واحد است.

این عربی در ادامه در فصلی به این که خلفاء یکی پس از دیگری در کره‌ی زمین وجود دارند پرداخته و تصریح می نماید که خلفای خداوند در زمین پشت سر هم وجود دارند و در ابتدا پیامبران علیهم السلام بوده اند و پس از آن ها، بازهم جانشینان خداوند یکی پس از دیگری در زمین حضور دارند:

«تتابع الخلفاء فی الأرض اعلم أن الله تعالى لما شاء أن يجعل فی أرضه خلفاء علی من یعمرها من الإنس و الجن و جمیع حیوانات، و قدمهم و رشحهم للإمامة دون غیرهم من جنسهم جعل بینہ و بینهم سفیراً و هو الروح الأمين، و سخر لهم ما فی السموات من ملک و کوكب سابح فی فلک، و ما فی الأرض و ما بینهما من الخلق جمیعاً منه، و أباح لهم جمیع ما فی الأرض أن یتصرفوا فیہ، و أید هؤلاء الخلفاء بالآیات البینات لیعلم المرسلون إلیهم أن هؤلاء خلفاء الله علیهم، و مکنهم من الحکم فی رعیتهم بالأسماء الإلهیة علی وجه یسمی التعلق، و شرع لهم فی نفوسهم شرائع، و حد لهم حدوداً، و رسم لهم مراسم، ... فی منزلة الرسل خلفاء من عند الله، ... فمن هؤلاء النواب من یکشف الله عنه الغطاء فیکون من أهل العین و الشهود، فیدعو إلی الله علی بصیرة، كما دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم، و لولا أن الزمان اقتضی أن لا یکون مشروع بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم لکان هؤلاء مشرعین، و إن لم یأتوا إلا بشرع رسول الله صلی الله علیه و سلم، ... و لا یتمکن لهذا الخلیفة المشعور به و غیر المشعور به أن یقوم فی الخلافة إلا بعد أن یحصل معانی حروف أوائل السور سور القرآن المعجمه، مثل «ألف لا م میم» و غیرها الواردة فی أوائل بعض سور القرآن، فإذا أوقفه الله علی حقائقها و معانیها تعینت له الخلافة، و کان أهلاً للنیابة، هذا فی علمه بظاهر هذه الحروف، و أما علمه بباطنها فعلی تلك المدرجة یرجع إلی الحق فیها، فیقف علی أسرارها و معانیها من الاسم الباطن إلی أن یصل إلی غایتها ... و لا یتبع فی الزمان إلا واحداً ... و هو الذی ینفرد الحق و یخلو به دون خلقه، فإذا فارق هیکله المنور انفرد بشخص آخر لا ینفرد بشخصین فی زمان واحد، و ذلک العبد عین الله فی کل زمان، لا ینظر الحق فی زمانه إلا إلیه.»

«یکی پس از دیگری بودن جانشینان خداوند در زمین بدان که خداوند هنگامی که خواست در زمین جانشینانی و خلفایی بر اهل زمین از انسان ها و جنیان و همه‌ی حیوانات، قرار دهد و این خلفاء را، برای امامت برگزیده و پیش بیندازد و نه دیگران را، میان خودش و این خلفاء

[پیامبران] پیک و رابطی قرار داد و او همان روح الامین [جناب جبرئیل علیه السلام] است و خداوند برای خلفایش آن چه را که در آسمان‌هاست شامل فرشته‌گان و ستاره‌هایی که در مدارشان می‌چرخند، رام و مسخر کرده و همه‌ی آن چه که در زمین است را برایشان قرار داده تا هرگونه که می‌خواهند در آن تصرف کنند و این خلفاء را با نشانه‌های آشکار تایید ساخته تا همه بدانند که آن‌ها جانشینان خداوند بر مردم هستند و برای خلفایش حکومت در مردم با قدرت نام‌های الهی قرار داده است و برایشان شریعت و حدود الهی قرار داده و مراسم و آیین‌های ویژه گذاشته است ... و همانند این پیامبران، جانشینانی هستند که از سوی خداوند انتخاب می‌شوند ... و خداوند پرده را از جلوی چشم برخی از این جانشینان کنار زده و از اهل دیدن حقیقت و شهود واقعیت شده‌اند و به سوی خداوند با بصیرت دعوت می‌کنند همان‌گونه که رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی خداوند دعوت می‌کرد و اگر این نبود که شرایط زمانی اقتضاء دارد که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، شریعت‌گذاری نباشد، آن‌ها شریعت‌گذار بودند ... و امکان ندارد این خلیفه‌ی الهی - چه این که برای مردم آشکار و ظاهر باشد و چه این که آشکار نباشد - خلافت کند مگر این که علم حروف مقطعه‌ی ابتدای سوره‌های قرآن هم چون «الم» را داشته باشد و هنگامی که خداوند بر حقائق و معانی این حروف آگاهش نماید، برای خلافت الهی انتخاب می‌شود و اهلیت جانشینی را پیدا می‌نماید. این کیفیت علم خلیفه‌ی خداوند به ظاهر این حروف است و اما علمش به باطن آن‌ها، همان چیزی است که با آن به حق این حروف را تشخیص می‌دهد و بر اسرار و معانی باطنی این حروف دست می‌یابد و به غایت و نهایت این اسرار می‌رسد ... و این خلیفه در هر دوره فقط یک نفر است و او تنهاست که حق می‌باشد و دیگران حق نیستند و اگر بدن نورانی‌اش از زمین برود [وفات یابد] شخص دیگری جایش را می‌گیرد و امکان ندارد که در یک زمان دو امام وجود داشته باشد و این بنده‌ی حقیقی خداوند، چشم خداوند در هر زمانی است که حق دیده نمی‌شود مگر به واسطه‌ی او.»

محبی الدین ابن عربی، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۰۸، مطبعه نصر، دمشق، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول، تحقیق: محمود محمود غراب.

همان‌گونه که روشن است، در این متن نیز، ابن عربی به چند نکته تصریح کرده است:

اول این که خداوند همه‌ی مخلوقات و هر آن چه در زمین و آسمان است را به خاطر خلفایش خلق کرده و قدرت و اذن اداره و تصرف در همه را به خلفایش داده است؛

دوم این که در مرتبه اول، این خلفاء پیامبران الهی هستند که جبرئیل امین علیه السلام واسطه‌ی میان خداوند و آن‌هاست؛

سوم این که پس از پیامبران، در هر دوره یک جانشین الهی در زمین قرار دارد که همانند پیامبران است و همه-ی علوم و حقائق معارف الهی به او داده شده است و حتی می‌تواند شریعت بیاورد اما به خاطر شرایط زمان و مکان این کار به او واگذار نشده است؛

چهارم این که یکی از علامت‌های این خلیفه‌ی الهی این است که علم ظاهر و باطن حروف مقطعه‌ی قرآن به او داده شده و با این علم بر همه‌ی حقائق عالم واقف شده است؛

پنجم این که حق تنها با این خلفا و جانشینان الهی تشخیص داده می‌شود.

خلاصه‌ی تصریحات ابن عربی

همان‌گونه که روشن است، محیی الدین ابن عربی، با استدلال به همین آیه‌ی شریفه معتقد است که امامت تا روز قیامت در زمین وجود دارد و در هر دوره فقط یک امام و حجت و خلیفه‌ی الهی در زمین وجود دارد که انسان کامل و تجلی همه‌ی صفات الهی است.

«حقی برسوی» در تفسیر روح البیان

حقی برسوی، یکی دیگر از مفسرین اهل سنت نیز، در ذیل این آیه‌ی شریفه تصریح کرده که خلیفه‌ی خداوند، در هر دوره‌ای، روی کره‌ی زمین وجود دارد و خداوند متعال به وسیله‌ی او جهان را حفظ می‌نماید:

«اعلم ان الله تعالى يحفظ العالم بالخليفة كما يحفظ الخزان بالختم و هو القطب الذي لا يكون في كل عصر الا واحدا فالبدء كان بآدم عليه السلام و الختام يكون بعيسى عليه السلام و الحكمة في الاستخلاف قصور المستخلف عليه عن قبول فيضه و تلقى امره بغير واسطة لان المفيض تعالى في غاية التنزه و التقديس و المستفيض منعمس غالبا في العلائق الدنيئة كالاكل و الشرب و غيرهما و العوائق الطبيعية كالاصاف الذميمة فالاستفاضه منه انما تحصل بواسطة ذي جهتين اي ذي جهة التجرد و جهة التعلق و هو الخليفة ايا كان و لذا لم يستنبئ الله ملكا فان البشر لا يقدر على الاستفادة منه لكونه خلاف جنسه.»

«بدان که خداوند جهان را با خلیفه و جانشین نگهداری می‌نماید همان گونه که گنج‌ها با حرز نگهداری می‌شود و او همان قطب و محور عالم است که در هر دوره فقط یک نفر است و شروع خلافت با آدم علیه السلام بوده و پایانش با عیسی علیه السلام است»

[اشاره دارد به برخی روایات اهل سنت که در آن کسی که در آخر الزمان قیام کرده و دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید، حضرت عیسی علیه السلام معرفی شده است. این روایات مورد اعتراض علمای اهل سنت قرار گرفته و آن‌ها تصریح کرده‌اند که این روایات متعارض با روایات متواتری است که نشان می‌دهد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان قیام کرده و دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید و حضرت عیسی علیه السلام نیز به ایشان اقتدا می‌نماید.] اما دلیل این که خداوند، خلیفه قرار می‌دهد این است که مخلوقاتی که این خلیفه بر آن‌ها گمارده شده است، از پذیرش مستقیم و بدون واسطه‌ی فیض الهی و دستورات خداوند عاجز هستند؛ زیرا خداوند در غایت تنزه و تقدس است و کسانی که فیض به آن‌ها می‌رسد غالباً غرق در وابستگی‌های دنیوی همانند خوردن و نوشیدن و غیر این‌ها هستند و وابستگی‌های دنیوی مانند صفت‌های مذموم هستند و رسیدن فیض خداوند نیاز به واسطه‌ای دارد که دارای هر دو جهت تجرد و عدم وابستگی و تعلق و وابستگی با هم باشد [یعنی هر دو جهت را داشته باشد تا از طرفی با تجرد الهی سنخیت داشته باشد و بتواند از او فیض را دریافت نماید و از طرف دیگر جسمانی و مادی باشد و بتواند با مخلوقات ارتباط برقرار کرده و فیض را به آن‌ها برساند] و این واسطه فقط همان خلیفه و جانشین خداوند است و به همین دلیل خداوند هیچ فرشته‌ای را پیامبر قرار نداده است؛ زیرا بشر امکان استفاده از فرشته را ندارد به این دلیل که جنسش با او فرق دارد ...»

اسماعیل حقی برسوی، تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۹۴، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، بی‌تا.

مفسر بزرگ اهل سنت، قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن

قرطبی که یکی از مشهورترین و مهم‌ترین مفسرین اهل سنت به شمار می‌آید، در تفسیرش ذیل این آیه‌ی شریفه، تصریح می‌کند که از دیدگاه همه‌ی امت اسلامی و همه‌ی فرق آن، جز برخی از معتزله که از فهم شریعت اسلامی ناتوان و کور بوده‌اند، وجود امام و مساله‌ی امامت امری واجب است و اصل و اساس در این زمینه، همین آیه‌ی قرآن است. به بیان دیگر، قرطبی معتقد است که دلالت همین آیه بر استمرار نشان می‌دهد که باید همیشه در زمین خلیفه‌ی خداوند و امامی برای مردم وجود داشته باشد و همین آیه باعث شده که علمای اهل سنت معتقد به لزوم و وجوب وجود امام شده‌اند:

«الرابعة» - هذه الآية أصل في نصب إمام و خليفه يسمع له و يطاع، لتجتمع به الكلمة، و تنفذ به أحكام الخليفة. و لا خلاف في وجوب ذلك بين الامه و لا بين الأئمة إلا ما روى عن الأصم حيث كان عن الشريعة أصم و كذلك كل من قال بقوله و اتبعه على رأيه و مذهبه، قال: إنها غير واجبه في الدين بل يسوغ ذلك ... و دليلنا قول الله تعالى: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [البقرة: ٣٠] و قوله تعالى: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» [ص: ٢٦] و قال: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» [النور: ٥٥] أي يجعل منهم خلفاء إلى غير ذلك من الآي.

«مساله‌ی چهارم: این آیه اصل و اساس در نصب امام و خليفه‌ای است که حاکم مردم باشد و در نصب خليفه‌ای است که بايد سخنش شنیده شده و اطاعت شود تا بدین وسیله جامعه متحد شده و احکام خليفه جاری گردد و در میان امت اسلام و امامان دین، هیچ اختلافی در این زمینه وجود ندارد» به جز آن چه که از یکی از معتزله به نام ابوبکر الاصم، که از فهم شریعت کور و ناتوان بود، نقل شده که او می‌گفته: امامت در دین واجب نیست بلکه این مساله جایز است ... هم‌چنین مانند او هستند همه‌ی کسانی که از دیدگاه و مبانی‌ش پیروی کرده‌اند. دلایل ما اهل سنت در این مساله، این فرمایش خداوند متعال است که می‌فرماید: «انی جاعل فی الارض خلیفه» [من در زمین به طور مستمر خلیفه قرار می‌دهم] و می‌فرماید: «یا داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم» و می‌فرماید: «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که آن‌ها را در زمین خلیفه قرار دهد» یعنی این که از میان آن‌ها، خلفا و جانشینان قرار می‌دهد و دیگر آیات قرآنی به جز این آیات است.»

الجامع لأحكام القرآن، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، دار الشعب -

القاهرة، ج ١، ص ٢٦٤.

همان گونه که روشن است، قرطبی با استناد به این سه آیه از آیات قرآن کریم، ثابت می‌کند که امامت امری واجب و لازم است و بر اساس قرآن کریم، خداوند است که در زمین جانشین و خلیفه قرار می‌دهد. این که قرطبی از این آیه‌ی مبارکه، لزوم نصب امام و خلیفه در هر دوره‌ای را استفاده می‌نماید، تصریح ضمنی به دلالت آیه بر استمرار است. هم‌چنین قرطبی تصریح می‌نماید که کسانی که اعتقاد به لزوم امامت ندارند، کور بوده و شریعت را نفهمیده‌اند.

ابن کثیر دمشقی در تفسیر القرآن العظیم

ابن کثیر دمشقی، از علمای مورد اعتماد اهل سنت و هم چنین وهابیت و از مفسرین مهم اهل سنت، در تفسیرش ذیل این آیهی شریفه، ابتدا از طبری نقل می‌نماید که خلیفه‌ی خداوند آدم علیه السلام و هر کسی است که در زمین به عدالت قضاوت نماید، سپس برداشت قرطبی را تقریر کرده و تصریح می‌نماید که این آیه، دلیل اصلی و اساسی برای این است که بر خداوند واجب است خلیفه را نصب نماید و این کار انتخابی نیست:

«قال ابن جریر: فكان تأویل الآیة علی هذا إنی جاعل فی الأرض خلیفة منی یخلفنی فی الحکم بالعدل بین خلقی و إن ذلک الخلیفة هو آدم و من قام مقامه فی طاعة الله و الحکم بالعدل بین خلقه، و أما الإفساد و سفک الدماء بغير حقها فمن غیر خلفائه ... و قد استدل القرطبی و غیره بهذه الآیة علی وجوب نصب الخلیفة لیفصل بین الناس فیما اختلفوا فيه و یقطع تنازعهم و ینتصر لمظلومهم من ظالمهم و یقیم الحدود و یزجر عن تعاطی الفواحش إلی غیر ذلک من الأمور المهمة التي لا تمکن إقامتها إلا بالإمام، و ما لا یتم الواجب إلا به فهو واجب.»

«ابن جریر طبری می‌گوید: تاویل این آیه این است که خداوند می‌فرماید من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم که در حکم کردن به عدالت در میان مخلوقاتم، جانشینی مرا کند و این جانشین آدم است و هر کسی که جانشین او در اطاعت خداوند و حکم به عدل در میان خلق من است اما فساد کردن و ریختن خون ناحق، کار خلفای من نیست ... قرطبی و غیر او به این آیه استدلال کرده‌اند بر وجوب نصب خلیفه تا میان مردم، در آن چه که اختلاف کرده‌اند، حکم نماید و اختلافاتشان را بر طرف کرده و مظلوم را در برابر ظالم یاری کند و حدود را اقامه کرده و از انجام فحشا جلوگیری نماید و هم چنین دیگر کارهای مهمی را که امکان انجامش جز با امام نیست و فراهم کردن مقدماتی که واجب جز با آن کامل نمی‌شود، انجام دهد.»

تفسیر القرآن العظیم، إسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی أبو الفداء، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۷۳.

همان گونه که روشن است، ابن کثیر معتقد است که طبری این آیه را این گونه تاویل کرده است:

خداوند فرموده: اولاً من در زمین جانشینی قرار می‌دهم تا به عدالت در میان خلق حکومت کند و ثانیاً این جانشین آدم و خلفای پس از او هستند و منحصر در آدم نیست و ثالثاً این خلیفه فساد در زمین نکرده و به ناحق خونی را نمی‌ریزد.

در این جا، شایسته است از برادران اهل سنت بپرسیم: آیا بسیاری از خلفای اهل سنت همان گونه بوده‌اند که طبری گفته و خون به ناحقی نریخته و فسادى انجام نداده‌اند؟ آیا این تاویل طبرى، نشان نمی‌دهد که جانشینان خداوند در مرتبه و منزلت بالایی از معنویت و مقام روحانیت قرار دارند تا جایی که به جای خداوند در زمین حکومت می‌کنند بدون این که ذره‌ای فساد نمایند؟ آیا یزید بن معاویه که به اعتراف علمای اهل سنت انسان فاسقى بود و نوهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید جوانان اهل بهشت علیه السلام را شهید کرده و در فاجعه‌ی حرهٔ جمعی زیادی از صحابه و تابعین را به خاک و خون کشیده و زانشان را برای سه روز حلال اعلام کرده و خانه‌ی خداوند را به منجنیق بسته است، می‌تواند مصداق این کلام طبری باشد و خلیفه‌ای باشد که خداوند تعیین کرده و ذره‌ای فساد و خون‌ریزی به ناحق نمی‌کند؟ و اگر یزید این خلیفه و جانشین خداوند نیست، بنابر اعتقاد شما چه کسی در زمان یزید خلیفه و جانشین به حق خداوند بوده است که بر اساس این آیه‌ی قرآن خداوند او را انتخاب کرده و قرار داده است؟ هم چنین در زمان دیگر خلفای بنی امیه و خلفای خون‌ریز و فاسد بنی عباس چه کسی خلیفه‌ی خداوند بوده است که خداوند او را انتخاب کرده؟ و بر اساس دلالت این آیه شریفه، الان چه کسی خلیفه‌ی خداوند در روی زمین است که ذره‌ای فساد نکرده و خون به ناحقی را نمی‌ریزد و جانشین خداوند در روی کره زمین است؟

زحیلی در تفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج

وی نیز در مطلبی که بسیار شبیه به نوشته‌ی قرطبی است، تصریح می‌کند که از دیدگاه همه‌ی علما و بزرگان اهل سنت، جز برخی از معتزله که هم اکنون از میان رفته و وجود ندارند، وجود امام و مساله‌ی امامت امری واجب است و اصل و اساس در این زمینه، همین آیه‌ی قرآن است. به بیان دیگر، وی نیز معتقد است که دلالت همین آیه بر استمرار نشان می‌دهد که باید همیشه در زمین خلیفه‌ی خداوند و امامی برای مردم وجود داشته باشد و همین آیه باعث شده که علمای اهل سنت معتقد به لزوم و وجوب وجود امام شده‌اند:

«ثم إن هذه الآية أصل في نصب إمام حاكم و خلیفه یسمع له و یطاع، لتجتمع به الكلمة، و تنفذ به أحكام الخلیفه. و لا خلاف بین العلماء فی وجوب ذلك، إلا ما روی عن أبي بكر الأصم من المعتزلة أنه قال: الإمامة غیر واجبه فی الدین، بل یسوغ ذلك ... و أدله الجمهور: قول الله تعالى: إني جاعل فی الأرض خلیفه و قوله تعالى: یا داؤد إنا جعلناک خلیفه فی الأرض [ص ۳۸ / ۲۶] و قوله عز و جل: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» [النور ۲۴ / ۵۵] أي يجعل منهم خلفاء.»

«این آیه اصل و اساس در نصب امامی است که حاکم مردم باشد و در نصب خلیفه‌ای است که باید سخنش شنیده شده و اطاعت شود تا بدین وسیله جامعه متحد شده و

احکام خلیفه جاری گردد و در میان علما هیچ اختلافی در این زمینه وجود ندارد، به جز آن چه که از یکی از معتزله به نام ابوبکر الاصم نقل شده که او می‌گفته: امامت در دین واجب نیست بلکه این مساله جایز است ... دلیل جمهور اهل سنت در این مساله، این فرمایش خداوند متعال است که می‌فرماید: «من در زمین به طور مستمر خلیفه قرار می‌دهم» و می‌فرماید: «یا داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم» و می‌فرماید: «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که آن‌ها را در زمین خلیفه قرار دهد» یعنی این که از میان آن‌ها، خلفا و جانشینان قرار می‌دهد.

زحیلی وهبه بن مصطفی، التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، دار الفکر المعاصر، بیروت - دمشق، ۱۴۱۸ ق.، ج ۱، ص ۱۲۹.

ثناء الله مظهري در تفسیر مظهري

از دیگر علمای اهل سنت که ذیل این آیه به این مطلب اشاره کرده که آدم علیه السلام خلیفه‌ی خداوند شده زیرا بشریت امکان دریافت مستقیم فیض الهی را ندارند، ثناء الله مظهري است. وی در این زمینه می‌نویسد:

«المراد بالخلیفة آدم علیه السلام فانه خلیفة الله فی ارضه لاقامة احکامه و تنفیذ قضایاه و هدایة عباده و جذبهم الی الله و اعطائهم مراتب قربه تعالی و ذلك لا لاحتیاج من الله تعالی الی الخلیفة بل لقصور المستخلف علیهم عن قبول فیضه و تلقی امره بغير وسط - و كذلك کل نبی بعده خلیفة الله.»

«مراد از خلیفه، آدم علیه السلام است؛ زیرا او جانشین خداوند در زمین برای اجرای احکام خداوند و هدایت بندگانش و جذبشان به سوی خداوند و دادن مراتب قرب الهی به آن‌ها بوده است و این جانشینی، به خاطر نیاز خداوند متعال به جانشین نیست بلکه بدین دلیل است که کسانی که خداوند بر آن‌ها خلیفه تعیین کرده است، امکان پذیرش فیض الهی و دریافت دستوراتش را بدون واسطه نداشته‌اند و هم چنین هر پیامبری پس از آدم علیه السلام جانشین خداوند است.»

التفسیر المظهري، مظهري محمد ثناءالله، مكتبة رشديه، پاکستان، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول، تحقیق: غلام نبی تونسسی، ج ۱، ص ۴۹.

مظهري در اين نوشته، اولاً پذيرفته است كه مراد از خليفه در اين آيه‌ي شريفه، خلافت و جانشيني الهی است و ثانياً اين جانشيني بدان جهت است كه مردم امكان دريافت فيض و دستورات الهی را بدون واسطه ندارند و ثالثاً هر پيامبري نيز پس از آدم عليه السلام خليفه خداوند است. اما مظهري درباره‌ي اين كه پس از پيامبران نيز نياز به خليفه است يا خير، سكوت کرده و چیزی نگفته اما دليلش نشان می‌دهد كه پس از ختم نبوت نيز، نياز به جانشين و خليفه‌ي الهی هم چنان ادامه دارد؛ و لو اين كه، اين خليفه، پيامبر نباشد. دليل اين مطلب اين است كه اگرچه اکنون ديگر دستورات الهی نازل نمی‌شود و آن چه كه نياز بوده، توسط حضرت ختمي مرتبت محمد مصطفی صلی الله عليه و آله ابلاغ شده است، اما فيض اعم از دستورات الهی است و به تصريح مظهري، بشريت امكان دريافت مستقيم فيض الهی را ندارند، بنابراین در هر دوره‌ای بايد خليفه و جانشين الهی وجود داشته باشد تا فيض الهی را به مردم برساند. همان گونه كه پيش از اين نيز برخی ديگر از مفسرين اهل سنت به آن تصريح کرده بودند.

ابن عطيه‌ي أندلسي در تفسير المحرر الوجيز

وی نيز كه از مفسرين قرن ششم اهل سنت است، در تفسيرش از ابن مسعود، صحابی رسول خدا صلی الله عليه و آله، نقل می‌نماید كه مراد از خلافت در اين آيه، جانشيني خداوند متعال در حكومت ميان مردم است. وی پس از نقل اين كلام ابن مسعود، توضيح می‌دهد كه مراد از اين كلام، آدم عليه السلام و کسانی از فرزندانش است كه جانشين او در اين زمينه هستند:

«قال ابن مسعود: «إنما معناه خليفة مني في الحكم بين عبادي بالحق و بأوامري

يعني بذلك آدم عليه السلام و من قام مقامه بعده من ذريته.»

«ابن مسعود می‌گوید: معنای آن [جاعل فی الارض خليفه] اين است كه جانشين من در حكومت به حق و بر اساس دستوراتم در ميان بندگانم است و خداوند از اين آيه، آدم عليه السلام و کسانی از فرزندانش را كه پس از او جانشينش می‌شوند، اراده کرده است.»

ابن عطيه الأندلسي، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، دارالكتب العلمية،

بيروت، ۱۴۲۲ ق، چاپ اول، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، ج ۱، ص ۱۱۷.

البته اين دیدگاه ابن مسعود را برخی ديگر از مفسرين اهل سنت نيز نقل کرده‌اند. برای نمونه ماوردی در تفسيرش به نام **النكت و العيون** تصريح می‌نماید كه دیدگاه ابن مسعود همین بوده است.

النكت والعيون (تفسير الماوردی)، أبو الحسن علی بن محمد بن حبيب الماوردی، دار

الكتب العلمية، بيروت، تحقيق: السيد ابن عبد المقصود بن عبد الرحيم، بی تا، ج ۱،

ص ۹۵.

مفسر بزرگ اهل سنت، ابن جریر طبری در تفسیر جامع البیان

طبری در تفسیر جامع البیان، ذیل این آیه‌ی شریفه، ابتدا معنای خلیفه را بیان کرده و می‌نویسد:

«و الخلیفه الفعیله، من قولک: خلف فلان فلانا فی هذا الأمر إذا قام مقامه فیہ بعده.»
«خلیفه بر وزن فعیله است. هنگامی که می‌گویی: فلانی فلان شخص را جانشین خود در این کار کرد، هنگامی این عبارت را می‌گویی که آن شخص جانشین شخص اول پس او شود و مقامش را به دست آورد.»

طبری ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۵۶.

طبری سپس اقوال گوناگونی را که درباره‌ی معنای خلیفه‌ی الهی مطرح شده، بیان کرده و پس از نقل دیدگاه برخی از تابعین می‌نویسد:

«و یحتمل أن یكون أراد ابن زید أن الله أخبر الملائكة أنه جاعل فی الأرض خلیفه له، یحکم فیها بین خلقه بحکمه، نظیر ما: حدثنی به موسی بن هارون، قال: حدثنا عمرو بن حماد، قال: حدثنا أسباط، عن السدی فی خبر ذکره عن أبی مالک، و عن أبی صالح، عن ابن عباس و عن مره عن ابن مسعود، و عن ناس من أصحاب النبی صلی الله علیه و سلم: «أن الله جل ثناؤه قال للملائكة: إِنِّي جاعِلٌ فی الأرضِ خَلِيفَةً قالوا: ربنا و ما یكون ذلك الخلیفه؟ قال: یكون له ذریه یفسدون فی الأرض و یتحاسدون و یقتل بعضهم بعضا.» فكان تأویل الآیة علی هذه الروایة التي ذکرناها عن ابن مسعود و ابن عباس: إني جاعل فی الأرض خلیفه منی یخلفنی فی الحکم بین خلقی و ذلك الخلیفه هو آدم و من قام مقامه فی طاعة الله و الحکم بالعدل بین خلقه و أما الإفساد و سفک الدماء بغير حقها فمن غیر خلفائه، و من غیر آدم و من قام مقامه فی عباد الله؛ لأنهما أخبرا أن الله جل ثناؤه قال لملائكته إذ سأله: ما ذاك الخلیفه: إنه خلیفه یكون له ذریه یفسدون فی الأرض و یتحاسدون و یقتل بعضهم بعضا. فأضاف الإفساد و سفک الدماء بغير حقها إلى ذریه خلیفته دونه و أخرج منه خلیفته.»

«احتمال دارد که مراد ابن زید [از معنایی که گفته است] این باشد که خداوند متعال به فرشتگان خبر داد که من در زمین جانشینی قرار می‌دهم که در میان مردم با حکم و

قانون خداوند قضاوت و حکومت نماید؛ همان‌گونه که در روایتی که یک بار از ابن عباس و گاهی از ابن مسعود و گاهی از تعدادی از صحابه نقل شده [آمده است] و پیامبر اسلام صلی الله علیه [و آله] فرمود: خداوند متعال به فرشته‌گان فرمود که من در زمین جانشین قرار می‌دهم. فرشته‌ها گفتند که این جانشین چگونه است؟ فرمود: برای او فرزندی خواهد بود که در زمین فساد کرده و حسد می‌ورزند و برخی از آن‌ها برخی دیگر را می‌کشند. تاویل این آیه بنا بر روایتی که از ابن مسعود و ابن عباس نقل شد، این چنین است که [خداوند متعال می‌فرماید:] من در زمین جانشینی قرار می‌دهم که جانشین من در حکومت و قضاوت در میان مخلوقاتم باشد و آن خلیفه آدم است و کسانی که در پیروی از خداوند و حکومت با عدالت بر مردم، جانشین آدم می‌شوند و اما فساد کردن و خون‌ریزی به ناحق، از طرف دیگر انسان‌ها که جانشین خداوند نیستند سر خواهد زد از کسانی غیر آدم و غیر کسانی که جانشین آدم در میان بندگان هستند؛ به این دلیل که ابن مسعود و ابن عباس روایت کرده‌اند که خداوند متعال هنگامی که فرشته‌گان از او سوال کردند: این جانشین چگونه است، پاسخ داد: او جانشینی است که برایش فرزندی خواهد بود که در زمین فساد کرده و حسد می‌ورزند و برخی از ایشان برخی دیگر را می‌کشند؛ بنابراین خداوند متعال فساد کردن و خون‌ریزی به ناحق را به فرزندان جانشینش نسبت داده و نه به جانشینش و جانشینش را از این حکم خارج کرده است.»

همان‌گونه که روشن است، طبری نیز بنا بر این تاویل اولاً: خلیفه‌ی خداوند را کسی می‌داند که دارای مرتبه‌ی بلندی است و از طرف خداوند انتخاب شده و اصلاً فساد و خون‌ریزی به ناحق نمی‌کند، حسد نمی‌ورزد و به حکم و قانون الهی در میان مردم با عدالت حکومت و قضاوت می‌نماید. ثانیاً: آدم اولین خلیفه و جانشین الهی است و همواره جانشینانی دارد که از سوی خداوند نصب شده و وظیفه‌ی حکومت به حق و عدل را بر عهده دارند.

نعمت الله النخجوانی در الفواتح الالهیه

وی نیز که از مفسرین مهم اهل سنت در قرن دهم هجری است، اگرچه متعرض دلالت این آیه بر استمرار نشده است، اما تصریح می‌نماید که هر کسی نمی‌تواند خلیفه خداوند باشد و کسی می‌تواند این رسالت سنگین را بر عهده بگیرد که تجلی همه‌ی اسماء و صفات الهی باشد و مظهر خداوند متعال در روی زمین باشد:

«جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ إِي الْعَالَمِ السُّفْلَى خَلِيفَةً مَرَأَةً مَجْلُوهٌ عَنِ صَدَأِ الْإِمْكَانِ وَ رِينَ
التَّعْلُقِ لِاتَّجَلِي فِيهَا بِجَمِيعِ أَوْصَافِي وَ أَسْمَائِي لِصَلِحِ خَلِيفَتِي هَذَا مَفَاسِدِ عَمُومِ
عِبَادِي وَ يَحْسِنُ أَخْلَاقَهُمْ نِيَابَةً عَنِّي ...»

«قرار می‌دهم در زمین یعنی عالم پایین؛ جانشینی که آینه‌ای است که از تاریکی امکان
و گرفتاری‌های تعلقات پاک شده و گسسته است؛ برای این که در او با همه‌ی صفات و
اسمای تجلی نمایم تا این جانشینم، به جای من، مفاسد عموم بندگانم را اصلاح و
اخلاقشان را نیکو گرداند ...»

**نعمت الله بن محمد النخجوانی، الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، دار رکابی للنشر،
مصر، ۱۹۹۹ م، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۷.**

همان‌گونه که روشن است، نخجوانی تصریح می‌نماید که اولاً: مراد از این آیه‌ی شریفه، خلیفه و جانشین خود
خداوند در روی زمین است و ثانیاً: این خلیفه از هر گونه ظلمت عالم امکان و هرگونه تعلق مادی وارسته و جداست
و همه‌ی صفات الهی و اسمای خداوند، در او تجلی پیدا کرده است و به خاطر این تجلی شایسته‌ی جانشینی و
اصلاح مردم شده است و باید دقت کرد که اگرچه نخجوانی تصریح به استمرار وجود خلیفه‌ی الهی در زمین نکرده
است اما استدلالش همه‌ی زمان‌ها را در بر می‌گیرد؛ زیرا تا زمانی که انسان‌ها در روی کره‌ی زمین باشند، نیاز
است که شخصی که خودش هیچ مفسده‌ای ندارد و مصداق صفات کمال الهی است و خودش انسان کامل است،
مفاسد بندگان را اصلاح و اخلاقشان را نیکو بکند و این استدلال اختصاص به گذشته ندارد و در هر دوره‌ای جاری
است و اتفاقاً با توجه به رشد فزاینده‌ی بی بند و باری و بی اخلاقی، اولویت بیش‌تری نسبت به زمان انبیاء علیه
السلام نیز پیدا می‌نماید و جالب این جاست که این توصیف نخجوانی از خلیفه‌ی الهی، با دیدگاه شیعه در این
زمینه که معتقد است خلیفه‌ی خداوند باید انسان کامل و تجلی همه‌ی صفات و اسمای الهی باشد، یکی است.

مطلب دیگر این که بر اساس تصریح نخجوانی، خلیفه‌ی الهی کسی است که به هیچ وجه درگیر تاریکی‌های
عالم امکان و گرفتاری‌های تعلقات نشده است و مصداق تمام صفات و اسمای الهی است. تاریکی‌های عالم امکان
شامل هر گونه خطا، گناه، نافرمانی، شرک و ... می‌شود و خلیفه‌ی الهی نباید مرتکب هیچ کدام از این‌ها شده باشد
و این بدان معناست که خلیفه‌ی الهی باید معصوم باشد و الا اگر معصوم نباشد و اشتباه و خطا کند، در این صورت،
در گرفتاری‌های عالم مادی گرفتار آمده است. از طرف دیگر به تصریح نخجوانی، این خلیفه‌ی الهی، مصداق
همه‌ی صفات و اسمای الهی است و تمام صفات خداوند متعال، در او تجلی یافته است و روشن است که یکی از
مهم‌ترین صفات الهی این است که هرگز دچار خطا و اشتباه نمی‌شود و این صفت نیز یکی از صفات الهی است و
بر اساس گفته‌ی نخجوانی باید در خلیفه‌ی الهی تجلی داشته باشد و این نیز به معنای عصمت است و باید دقت

کرد که عصمت و تجلی همه‌ی صفات الهی در یک شخص، امری درونی است و جز خداوند متعال از آن اطلاع ندارد.

در میان علمای اهل سنت فخر رازی نیز به این مطلب تصریح می‌کند:

فخر رازی در کتاب المطالب العالیة

فخر رازی پیرامون عصمت و صاحب الزمان بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین می‌نویسد:

ثم إن ذلك الإنسان الواحد هو أكمل الأشخاص الموجودين في ذلك الدور كان المقصود الأصلي من هذا العالم العنصری، هو وجود ذلك الشخص. ولا شك أن المقصود بالذات هو الكامل....[ثبت: أن ذلك الشخص هو الكامل وثبت: أن ذلك الشخص] هو القطب لهذا العالم العنصری، و ما سواه فکتب له وجماعة من الشيعة الامامية يسمونه بالامام المعصوم. وقد يسمونه بصاحب الزمان ويقولون بأنه غائب. ولقد صدقوا في الوصفين ايضا لأنه لما كان خاليا عن النقائص التي هي حاصله في غيره كان معصوما من تلك النقائص وهو ايضا صاحب الزمان.

[قطب عالم] انسان یگانه ای است که کامل ترین موجود در هر زمان است که مقصود اصلی از خلقت این عالم همان فرد است و شکی نیست که مقصود اصلی و ذاتی خلقت این عالم همان انسان کامل است پس ثابت شد که آن شخص کامل قطب عالم است و غیر از او همه انسانها مانند تابعین او هستند. عده ای از شیعیان دوازده امامی ایشان را امام معصوم می‌دانند. و گاهی نیز به او صاحب الزمان گفته و می‌گویند که غائب است. شیعیان در این دو وصف اخیر (معصوم بودن و صاحب الزمان بودن حضرت مهدی عج) راست گفته اند. چرا که او [امام زمان] از نواقصی که در دیگران وجود دارد؛ مبرا است و همچنین صاحب الزمان می‌باشد.

فخر رازی، المطالب العالیة، محقق: احمد حجازی السقاء، ناشر: دار الكتاب العربی،

بیروت، ج ۸ ص ۱۰۶.

مفسرین شیعه

اما مفسرین و اندیشمندان شیعه نیز، در ذیل این آیه نوشته‌اند که آیه نشان می‌دهد: خداوند به طور مستمر و همواره خلفایی را در روی زمین قرار خواهد داد که حجت خداوند هستند و به حق و عدالت بر روی زمین حکم کرده و جانشین او و واسطه در رساندن فیضش به مردم هستند. این مطلب در روایاتی که شیعیان ذیل این آیه نقل کرده‌اند نیز، منعکس شده است. برای نمونه، کلام دو نفر از مفسرین شیعه نقل می‌گردد:

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه

ایشان در این زمینه می‌نویسد:

«خلیفه» به معنی جانشین است، ولی در اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند. بعضی گفته‌اند منظور جانشین فرشتگانی است که قبلا در زمین زندگی می‌کردند. و بعضی گفته‌اند منظور جانشین انسان‌های دیگر یا موجودات دیگری که قبلا در زمین می‌زیسته‌اند. بعضی آن را اشاره به جانشین بودن نسل‌های انسان از یک دیگر دانسته‌اند.

ولی انصاف این است که - همان گونه که بسیاری از محققان پذیرفته‌اند - منظور خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است؛ زیرا سؤالی که بعد از این فرشتگان می‌کنند و می‌گویند: نسل آدم ممکن است مبدء فساد و خون‌ریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم، متناسب همین معنی است؛ چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست. هم چنین مسئله "تعلیم اسماء" به آدم که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد قرینه روشن دیگری بر این مدعا است، و نیز خضوع و سجود فرشتگان در مقابل آدم شاهد این مقصود است! به هر حال خدا می‌خواست موجودی بیافریند که گل سر سبد عالم هستی باشد و شایسته، مقام خلافت الهی و نماینده "الله" در زمین گردد. در حدیثی که از امام صادق ع در تفسیر این آیات آمده نیز به همین معنی اشاره شده است که فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم دانستند که او و فرزندان سزاوارترند که خلفای الهی در زمین و حجت‌های او بر خلق بوده باشند.»

آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول، ج ۱، ص: ۱۷۳ - ۱۷۲.

قمی مشهدی در تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب

وی نیز که از مفسرین قرن دوازدهم شیعه است، با بیان این که مراد از خلافت در این آیه خلافت الهی است، تصریح می‌نماید که خداوند متعال به جانشین نیاز ندارد و علت نیاز به جانشین نقصان و قصور مردم و مخلوقات در پذیرش فیض الهی است و به همین دلیل نیاز به وجود خلیفه و حجت الهی است و همان گونه که روشن است، این نیاز منحصر به زمان خاصی نیست و در هر دوره بشریت به دلیل مادی بودن و ... نیاز به واسطه ای دارد که میان مردم و خداوند در رساندن فیض واسطه باشد:

«و الاحتیاج الی الخلیفه، انما هو فی جانب المستخلف علیه، لقصورهم عن قبول فیضه، بغير وسط. و لذلك لم یستنبئ ملکا.»

«احتیاج به خلیفه، همانا این احتیاج در طرف کسانی است که بر آنها خلیفه انتخاب شده است به این خاطر که در پذیرش فیض الهی، بدون واسطه، ناتوان هستند و به همین خاطر بر هیچ فرشته‌ای وحی نازل نشده است.»

تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی محمد بن محمدرضا، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش، چاپ اول، تحقیق: حسین درگاهی، ج ۱، ص ۳۲۱.

نتیجه

از مطالب فوق روشن شد انتخاب خلیفه و جانشین در زمین به عهده خداوند متعال است و خلیفه‌ی الهی باید به نصب و انتخاب خداوند متعال باشد و این نیز یکی دیگر از صفاتی است که شیعه برای امام و خلیفه‌ی الهی هر زمان و دوره‌ای قائل است که اگر لحظه‌ای او نباشد زمین اهلیش را در خود فرو می‌برد علاوه بر اینکه از آنجایی که آن شخص جانشین خداوند در زمین است باید معصوم باشد و فقط خداوند است که می‌داند چه کسی معصوم مطلق و مصداق همه‌ی صفاتش است.

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر (عج)